

استیون جرارد

مَت و تام اُدفیلد
مترجم: آویشن امین صالحی



entesharat.com



فهرست

فصل ۱	وداع با استادیوم آنفیلد ۶
فصل ۲	هویتون ۱۲
فصل ۳	خیابان شادی ۱۸
فصل ۴	سگ جنگنده خط میانی ۲۴
فصل ۵	استعدادیابی توسط لیورپول ۳۰
فصل ۶	استادیوم هیلزبورو ۳۶
فصل ۷	پسر خوش شانس ۴۰
فصل ۸	نبرد لیورپول و لیلشال ۴۵
فصل ۹	بازی با بازیکنان بزرگ ۵۲
فصل ۱۰	یک قدم نزدیک تر ۵۹
فصل ۱۱	اولین حضور در بازی ۶۶
فصل ۱۲	هافبک همه کاره ۷۲
فصل ۱۳	یک سال فوق العاده ۸۰
فصل ۱۴	کاپیتان لیورپول ۸۷



فصل ۱۵

نگاهی به آینده | ۹۳

فصل ۱۶

قهرمان اروپا | ۱۰۰

فصل ۱۷

جرارد در فینال | ۱۰۹

فصل ۱۸

ناکامی در جام جهانی | ۱۱۴

فصل ۱۹

دوئل مرگ بار
بخش اول: استیوی و فرناندو | ۱۱۸

فصل ۲۰

کاپیتان انگلیس | ۱۲۶

فصل ۲۱

پا به سن گذاشتن | ۱۳۲

فصل ۲۲

دوئل مرگ بار
بخش دوم: استیوی و لوئیس | ۱۳۸

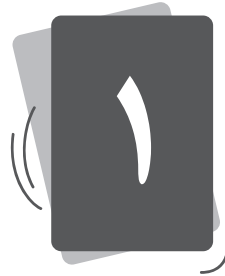
فصل ۲۳

لغزش | ۱۴۵

فصل ۲۴

پایان | ۱۵۴

افتخارات استوین جرارد | ۱۵۷



وداع با استادیوم آنفیلد^۱

در یک بعد از ظهر آفتابی دو تیم وارد زمین آنفیلد شدند؛ تیم لیورپول با لباس قرمز، و کریستال پالاس با لباس زرد. بازیکنان مقابل هم در زمین صف بسته بودند تا تونلی برای ورود بسازند. لیورپول با ده بازیکن به زمین آمده بود و هنوز یکی از بازیکن‌های درخشان آن‌ها وارد نشده بود.

گزارشگر صحبتش را این‌طور آغاز کرد: «خانم‌ها و آقایان؛ این باشگاه، در طی سال‌ها افتخار این رو داشته که بازیکن‌های فوق‌العاده‌ای، این پیراهن‌های قرمز رو به تن کنن، اما این بازیکن،

۱. آنفیلد نام ورزشگاه خانگی باشگاه لیورپول است.

این مرد، الحق که منحصر به فرد! حالا برای خوشامدگویی به کاپیتان‌تون در آخرین بازی‌اش در آنفیلد، پلاکاردهاتون رو بالا ببرین؛ به افتخار استیون جرارد!»

همه حاضرین در ورزشگاه، استیو و سه دخترش لیلی‌الا، لکسی و لودرز را تشویق کردند تا وارد زمین شوند. موقع رد شدن، همه بازیکنان تیم کریستال پالاس، کف دست‌هایشان را به دست او زدند. آن‌ها برای استیون و افتخاراتی که آفریده بود، احترام زیادی قائل بودند.

استیون وسط زمین ایستاد، و برای تمام طرف‌دارانش که با حمایت‌هایشان باعث شده بودند تا دوران بازی حرفه‌ای‌اش در لیورپول برایش خاص شود، دست تکان داد. او هرگز آن‌ها را فراموش نمی‌کرد، همان‌طور که آن‌ها هم هیچ‌گاه او را فراموش نمی‌کردند. روبه‌روی او در جایگاه تماشاگران پشت دروازه، صحنه‌ای باورنکردنی خلق شده بود. همه جابرچم‌هایی با اسم و تصویر او به چشم می‌خورد، و طرف‌دارانش، پلاکاردهایی با حرف SG که در وسط شماره ۸ نوشته شده بود در دست داشتند. در کنار زمین، روی پلاکاردها کلمه کاپیتان حک شده بود. هواداران بارها و بارها سرودهای او را می‌خواندند:

«استیو جرارد، جرارد

پاس می‌ده چهل یارد

شوت می‌زنه با قدرت زیاد

استیو جرارد، جرارد

کاپیتان ما، استیوی جرارد
 قرمزه، استیوی جرارد
 بازیکن لیورپوله، استیوی جرارد
 بچه لیورپوله، استیوی جرارد».

استیون در حالی که برای شوت زدن آماده می‌شد، تمام تلاشش را کرد تا اشک‌هایش جاری نشوند. این باشگاه برای او خیلی خاص بود، اما پس از هفده فصل، وقت خداحافظی با لیورپول فرا رسیده بود. برای آخرین بار، به عنوان بازیکن و کاپیتان لیورپول، بر روی تابلوی معروف «این جا آنفیلد است» در بیرون رخت‌کن، دست کشید.

هواداران لیورپول سرود «تو هرگز تنها قدم نخواهی زد»^۱ را با صدای بلند می‌خواندند. استیون همیشه با شنیدن سرود باشگاه مو به تنش سیخ می‌شد. تیم برای آخرین بُردشان همراه با استیون، تمام زورش را زد و لحظه‌ای که آدام لالانا^۲، اولین گل را به ثمر رساند، به طرف استیون دوید، او را در آغوش گرفت و گفت: «این گل برای تو بود!»

۱. You'll never walk alone، ترانه محبوبی که برای نخستین بار از سوی هواداران ورزشگاه آنفیلد در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۳ سروده شد، و تا به امروز، پیش از آغاز بازی‌های خانگی در این ورزشگاه، از سوی هواداران لیورپول خوانده می‌شود.

۲. Adam Lallana



این سرود لیورپولی‌ها محبوب‌ترین سرود
ورزشگاه‌ها در سراسر جهان است. تو هرگز تنها
قدم نخواهی زد....

اما تیم کریستال پالاس خوش نداشت پایا ز شیرینی برای لیورپول
رقم زده بشود. آن‌ها دو گل را به ثمر رساندند و ناگهان، لیورپول در
آستانه شکست قرار گرفت.

استیون با خود گفت: «من می‌تونم یه بار دیگه هم قهرمان بشم.
از ته دلم دوست دارم تا یه گل بزنم!» اما بعد از یک فصل طولانی،
بدنش دیگر رمقی نداشت و هر شوتی که می‌زد، با اختلاف به بیرون
از دروازه می‌رفت. هواداران همچنان او را تشویق می‌کردند تا گل
بزند، اما پالاس در دقیقه آخر بازی گل سوم را هم به ثمر رساند و
نتیجه بازی را ۳-۱ به نفع خود تمام کرد.

ناامیدکننده بود که دوران باشگاهی او با شکست به پایان
برسد، اما موضوع اصلی نتیجه بازی نبود. بلکه، وداع یک کاپیتان
با هوادارانش، و وداع آن‌ها نیز با او بود.

بازیکنان لیورپول با تی‌شرت‌هایی که رویش «جرارد ۸» نوشته
شده بود، به زمین بازگشتند.

مارتین اشکرتل، به شوخی رو به هم‌تیمی‌هایش گفت: «یه تیم

که همه بازیکن هاش جراردن تیم معرکه‌ای از آب درمیاد! اون وقت صد درصد قهرمان لیگ برتر می شدیم!»

وقتی استیون به زمین آمد، سرود هوادارانش فضای ورزشگاه را پر کرد. او برای همسرش، الکس، و والدینش، پل سینیور و جولی، دست تکان داد. بدون عشق و حمایت آن‌ها، او هرگز به چنین ستاره‌ای تبدیل نمی شد. باشگاه جامی به شکل عدد «۸» به جرارد تقدیم کرد، و سپس زمان سخنرانی او فرا رسید. هفته‌ها بود که وحشت این لحظه رهایش نمی کرد. گل زدن در مقابل چشم‌های ۴۴۰۰۰ نفر یک چیز بود، اما صحبت کردن در برابر آن‌ها چیز دیگری. عصبی و مضطرب، در حالی که لودرز را در آغوش داشت، میکروفون را به دست گرفت. نگاهش را به سکوها دوخت و گفت: «دلم برای این جا خیلی تنگ می شه. خیلی ناراحتم که دیگه هرگز نمی تونم در مقابل این هواداران، بازی کنم.»

استیون از همه دست‌اندرکاران لیورپول هم قدردانی کرد؛ از همه مدیران و مربیانی که زیر نظر آن‌ها بازی کرده بود، و از همه هم‌تیمی‌هایش که کنارشان حضور داشت و از همه افرادی که او را در طول این سال‌ها حمایت می کردند نیز تشکر و قدردانی کرد.

در پایان گفت: «من مقابل بسیاری از هوادارانم در سراسر جهان بازی کردم، اما شماها یه چیز دیگه این. خیلی ممنونم.»

باورکردنی نبود؛ او واقعاً داشت لیورپول را ترک می کرد؟ وقتی

جوان تر بود، هیچ وقت فکر نمی کرد که روزی باشگاه محبوبش را ترک کند. تیم های برتر زیادی برای جذب او تلاش کرده بودند، اما او همچنان به لیورپول وفادار مانده بود. موضوع پول نبود؛ بلکه موضوع عشق و افتخار بود. حالا قرار بود در آمریکا، برای باشگاهی دیگر و در لیگی جدید بازی کند، اما هیچ چیز قابل مقایسه با لیورپول نبود. او در مجموع ۷۰۹ بازی کرده بود، ۵۰۳ بازی در لیگ برتر، و کلاً ۱۱۹ گل به ثمر رسانده بود. با تیمش، قهرمان لیگ قهرمانان اروپا، جام یوفا، دو بار جام حذفی و سه بار جام اتحادیه شده بود. خاطرات شگفت انگیزی از دوران حضورش در آنفیلد داشت. در همین زمین بود که از پسر بچه ای لاغر با تکل های خشن، به هافبکی گل زن در سطح جهانی و همچنین کاپیتان باشگاه و کشورش تبدیل شده بود. مسیری شگفت انگیز برای این هوادار جوان لیورپول از هویتون، که از لحظه به لحظه اش لذت برده بود.



خدا حافظی یکی از وفادارترین و محبوب ترین بازیکنان تاریخ فوتبال از متعصب ترین هواداران فوتبال در جهان. روزی که استیوی جرارد برای همیشه آنفیلد باشکوه را ترک کرد.



پسر خوش شانس

تمرین کردن در لیورپول هرگز باعث نشد که استیوی از بازی کردن در خیابان شادی دست بکشد. اگر خانه بود و خیلی خسته نبود، بیرون می‌رفت تا ببیند آیا بچه‌ها بازی می‌کنند یا نه. تقریباً همیشه یک نفر توپ به دست در آن جا پیدا می‌شد.

هر بار که استیوی به آن جا می‌رفت، جیغ خوشحالی بچه‌ها به هوا می‌رفت: «استیوی!» بچه‌های محل به دوستانشان که همه توانایی‌های لازم برای تبدیل شدن به یک ستاره لیورپول را داشت، افتخار می‌کردند، اما هرگز به او آسان نمی‌گرفتند. تکل‌های خشن می‌زدند و بازی را خیلی جدی می‌گرفتند. این زمین آنفیلد آن‌ها بود و می‌خواستند به استیوی نشان دهند که او تنها بازیکن با استعداد در محله بلوبل نیست.

آن‌ها سرب‌سراستیون می‌گذاشتند و می‌گفتند: «حالا که ستاره شدی فکر می‌کنی از ما بهتری؟»

استیون هم در جوابشان می‌گفت: «من همیشه از شما بهتر بودم!»
یک روز در حال بازی با مارک بود که توپ به داخل یک بوته گزنه در کنار زمین رفت.

استیون گفت: «اگه دستم رو بیرم اون تو، گزنه دستم را زخم می‌کنه.» پیراهنی آستین کوتاه تنش بود؛ بنابراین جوراب‌هایش را تا جای ممکن بالا کشید و سعی کرد با پایش توپ را بیرون بیاورد.

بوته‌های گزنه آن‌قدر زیاد بودند که استیون نمی‌توانست توپ را ببیند. کلافه شده بود و چون می‌خواست بازی را ادامه دهد، با تمام قدرت لگد زد و یای راستش به چیزی برخورد کرد.

[illegible]

استیوی از شدت درد روی زمین افتاد. تا به حال دردی به این شدت را تجربه نکرده بود.

– «مارک کمکم کن! نمی‌تونم پام رو از توی بوته‌ها بیرون بیارم!»

مارک نگاهی انداخت و چیزی نمانده بود که خودش هم روی زمین بیفتد. «استیون سعی کن تکون نخوری، باشه؟ من می‌رم کمک بیارم.»

بالاخره استیوی توانست ببیند آن زیر چه خبر است؛ یک چنگک باغبانی بزرگ و زنگ‌زده در انگشت شست پایش فرو رفته بود؛ بدتر از آن چیزی بود که انتظارش را داشت. یکی از همسایه‌ها

آمد و سعی کرد آن را از انگشت پای استیوی بیرون بکشد، اما موفق نشد. استیوی از درد فریاد می‌زد و اشکش جاری شده بود. خیلی وحشتناک بود. اگر دیگر نتواند فوتبال بازی کند چه؟

پدرش که دوان‌دوان به سمت او می‌آمد، فریاد زد: «نگران نباش پسرم، اومدم!» استیوی می‌توانست نگرانی را در چهره پدرش ببیند. آمبولانس رسید و استیوی را به بیمارستان بردند. این بدترین ماشین‌سواری عمرش بود. با هر دست اندازی از درد فریاد می‌کشید: «آروم‌تر!»

پزشک بسیار نگران او بود و به پل سینیور و جولی گفت: «شاید انگشتش عفونت کرده باشه و ما مجبور شیم که قطعش کنیم.» متأسفانه استیون هم حرف‌های دکتر را شنید.

پل سینیور از شنیدن این خبر قلبش هُری ریخت، و با استیو هیوی، مربی جوانان لیورپول، تماس گرفت: «استیون دچار حادثه شده و ممکنه تصمیم بگیرن انگشتش رو قطع کنن!»

استیو سریعاً به همراه فیزیوتراپ تیم لیورپول، مارک والر، به بیمارستان آمد تا پزشک را از تصمیمش منصرف کند: «اگه این کار رو بکنین تمام آینده فوتبالی این بچه به فنا می‌ره. لطفاً اول تمام تلاشتون رو برای درمان انگشتش بکنین.»

جراح قبول کرد که ابتدا چنگک را بیرون بیاورد و بعد میزان آسیب‌دیدگی را بررسی کند. چنگک سوراخ بزرگی در انگشت پای

استیون ایجاد کرده بود اما دکترها توانستند انگشت پای او را نجات دهند. وقتی استیوی به هوش آمد، مربی اش به او گفت: «تو پسر خیلی خوش شانسی هستی. اما دیگه هیچ وقت توی اون زمین بازی نکن!» بعد از پنج هفته استراحت، استیون دوباره توانست فوتبال بازی کند. آن پنج هفته، کسل کننده ترین دوران زندگی اش بود. تنها قسمت خوبش این بود که مجبور نبود مدرسه برود و می توانست هرچقدر که دلش می خواهد فوتبال تماشا کند.

وقتی سرانجام به آکادمی لیورپول برگشت، تمام تلاشش را کرد تا آمادگی جسمانی اش را دوباره به دست بیاورد. فوتبال مهم ترین چیز در زندگی اش بود، و حالا بعد از این که نزدیک بود انگشت شستش را از دست بدهد، از همیشه مصمم تر شده بود.

مربی ها فریاد می زدند: «استیون این فقط یه تمرینه! این قدر به هم تیمی هات سخت نگیر!» آن ها باید قبل از این که خودش یا کس دیگری را مصدوم می کرد، او را آرام می کردند.

استیو هیوی به او تذکر داد: «نمی تونی همیشه این طوری تکل بزنی. باید یاد بگیری خودت رو کنترل کنی و بدونی که کی باید حمله کنی. ما می دونیم تو چقدر اهل رقابتی، اما اگه مراقب نباشی، یا مصدوم می شی یا از بازی اخراج می شی.»

استیون با دقت به حرف مربیانش گوش می کرد. او همیشه، حتی وقتی همه چیز خوب و درست پیش می رفت، مشتاق یادگیری بود.

تیم زیر ۱۲ سال لیورپول هر هفته برنده می شد. استیون و مایکل با این که هیچ کدامشان به قدبلندی و فرزی هم سن و سالانشان نبودند، اما کنار یکدیگر، زوج بی نقصی در حمله بودند. اعتماد به نفس و استعداد ذاتی شان هر تیمی را زمین گیر می کرد. هر بار که استیون پاس فوق العاده ای می داد، مایکل آن را به گل تبدیل می کرد. وقتی داشتند برای یک گل دیگر شادمانی می کردند، مایکل به او گفت: «چه خوب که دوباره برگشتی!»

هر تابستان، لیورپول برای بازیکن هایی که می خواستند فصل بعد هم در تیم بازی کند، دعوت نامه می فرستاد. با این که استیون یکی از ستاره های در حال پیشرفت تیم بود، اما این انتظار همیشه برایش دلهره آور بود.

در پایان یکی از جلسات تمرینی استیو خیالش را راحت کرد و گفت: «دلیلی برای نگرانی وجود نداره! تو کاپیتان ما خواهی بود.» دل توی دل استیون نبود تا این خبر خوش را به خانواده اش بدهد. حالا او کاپیتان جدید لیورپول شده بود. وقتی استیون به خانه رسید، پدرش گفت: «تبریک می گم پسر، ما بهت افتخار می کنیم.»

پل که همیشه دوست داشت سربه سر برادر کوچک ترش بگذارد، گفت: «مطمئنی که تورو می گفتن؟! عجب تیمیه که تورو کاپیتانش کردن!»

استیون خندید. حالا احساس می کرد که آینده درخشانی پیش رویش است.

کاپه‌لو از بسیاری جهات شبیه رافا در لیورپول بود. او در کارش بسیار حرفه‌ای بود و تمام تمرکزش را بر روی صعود به جام جهانی ۲۰۱۰ گذاشته بود. برای دستیابی به این هدف، جان رهبر اصلی، و استیون نیز معاون او بود.

در نوامبر ۲۰۰۷، شکست در مقابل کرواسی موجب شد که انگلیس نتواند به مسابقات قهرمانی اروپا در اتریش و سوئیس راه پیدا کند. اما در عرض یک سال، پس از هفت پیروزی پیاپی، مجدداً رودرروی کرواسی قرار گرفت؛ اما این بار برای تضمین صعود به جام جهانی. انگلیسی‌ها تصمیم داشتند تا انتقام باخت قبلی را از آن‌ها بگیرند.

جان، قبل از شروع بازی در رخت‌کن به هم‌تیمی‌هایش گفت: «شرایط ما خیلی خوبه بچه‌ها. چیزی برای ترسیدن وجود نداره. بیاین بریم و بهشون نشون بدیم که توی این یه سال چقدر پیشرفت کردیم.» انگلیس به شدت مصمم بود که پیروز شود. در ده دقیقه اول بازی، فرانک یک پنالتی را به گل تبدیل کرد و بعد از آن، دیگر نمی‌شد جلوییشان را گرفت. استیون پاس بلندی به آرون لئون داد و به سمت دروازه دوید. ارسال آرون بی‌نقص بود و استیون با ضربه سر محکمی توپ را به گوشه دروازه چسباند. سپس با مشت‌های گره‌کرده ابراز شادی کرد و هم‌تیمی‌هایش را در آغوش گرفت و فریاد زد: «بیاین سوراخشون کنیم!»

در نیمهٔ دوم، فرانک گل دوم خودش را به ثمر رساند و بعد وین توپ را به عقب، به سمت نقطهٔ پنالتی برگرداند. می دانست که حتماً استیون آن جاست و استیون نیز با یک ضربهٔ سر دروازه را باز کرد. حالا نتیجهٔ بازی ۰-۴ بود! استیون به سمت پرچم کرنر دوید و بر روی زانوهایش سُرخورد! آن‌ها در برابر چشم‌های ۸۰۰۰۰ هوادار انگلیس، زیباترین بازیشان را به نمایش گذاشتند. جو شادی بر ورزشگاه ومبلی حکم فرما بود و همه بی صبرانه چشم انتظار تورنمنت بزرگ آفریقای جنوبی بودند.

کاپه‌لو، ریو فردیناند را به سمت کاپیتان منصوب کرد، اما تنها یک هفته به شروع جام جهانی، ریو در یک جلسهٔ تمرینی مصدوم شد. همین مسئله باعث شد که سرمربی انگلیس، استیون را به دفترش فرا بخواند. کاپه‌لو گفت: «بهت تبریک می‌گم! حالا دیگه تو کاپیتان تیمی! می‌خوام درست مثل نقشی که در لیورپول داشتی، این جا هم یک الگو باشی.» استیون لبخندی به پهنای صورت زد و سرش را در تأیید حرف‌های کاپه‌لو تکان داد. کاپیتانی تیم ملی در جام جهانی، رؤیایی بود که حالا داشت به حقیقت تبدیل می‌شد. استیون حاضر بود هر کاری انجام دهد تا کشورش را سربلند کند.

در اولین بازی مقابل ایالات متحدهٔ آمریکا، استیون در حرکتی فوق‌العاده به جلو حمله کرد. امیل هسکی به موقع حمله کرد و توپ را ماهرانه به جلو پاس داد. در محوطهٔ جریمه نیز استیون با بیرون

سپس، نوبت به بازی با رقیب قدرشان، آلمان بود. استیون می‌دانست که برای پیروز شدن در برابر آن‌ها، باید با جان و دل بازی کنند. بعد از بیست دقیقه آلمان پیش افتاد، اما انگلیس به هیچ وجه تسلیم نشد. در حالی که نتیجه ۲-۱ به نفع آلمان بود، شوت معرکه فرانک به تیرک دروازه اصابت کرد و پس از برخورد با خط دروازه، دوباره به زمین برگشت. بازیکنان فکر کردند که ضربه فرانک گل شده و شادی کردند، اما ناگهان کمک داور اعلام کرد که توپ از خط رد نشده بود.

استیون به داور اعتراض کرد: «اون ضربه باید گل حساب می‌شد. من با چشم خودم دیدم که از خط رد شد!» فایده‌ای نداشت؛ آلمانی‌ها ماهرتر از این حرف‌ها بودند. آن‌ها ۴ بار دروازه انگلیس را باز کردند، و توماس مولر، دوتا از آن گل‌ها را به ثمر رساند. این‌گونه انگلیس از جام جهانی حذف شد و یک بار دیگر «نسل طلایی انگلیسی‌ها» ناامید شدند. وقتی زمین بازی بلمفونتن را ترک می‌کردند، استیون به وین گفت: «ما تمام تلاشمون رو کردیم ولی کافی نبود.»



به نظر شما ممکن بودن پذیرفتن گل زیبای فرانکی لمپارد سرنوشت این بازی را تغییر دهد و کاری کند تجربه کاپیتانی استیون جرارد در انگلستان به تجربه بهتری تبدیل شود؟

استیون خیلی خوشحال بود که کاپیتان تیم ملی انگلیس شده است، اما او می‌دانست برای این‌که بتواند در کارنامه‌اش یک جام بین‌المللی را نیز ثبت کند زمان زیادی در پیش ندارد.



📍 @nardebanbooks
📍 nardebanbooks
🌐 entesharat.com
✉ info@entesharat.com